

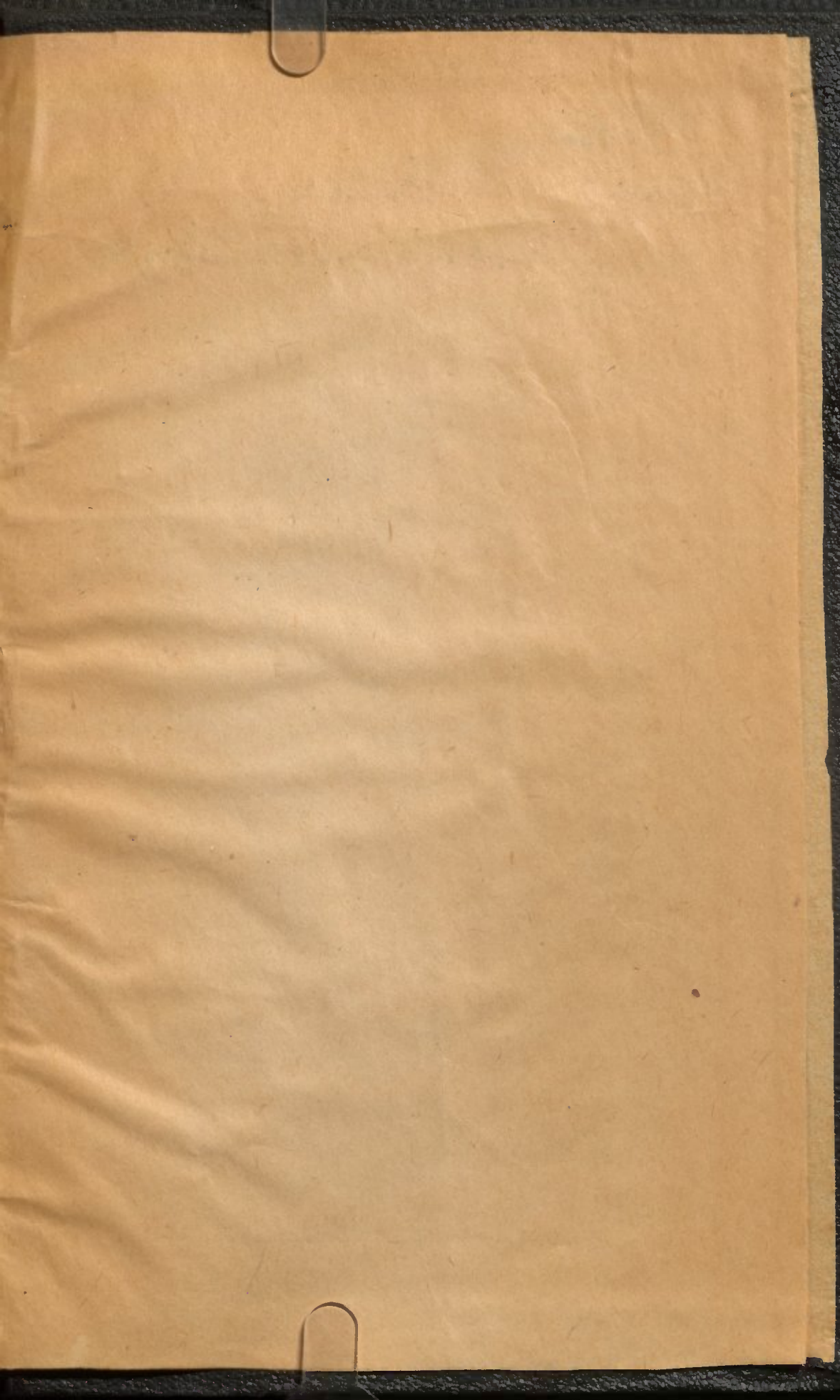
C.

41127640

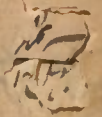
132

Majmū'a (collection)

(short tracts on magic & divination).



Drachm
21. 2. 07
41



بسم الله الرحمن الرحيم

قیافه نامه چشم بنامند فیروزه و کیو دمایل بر زوی دلیل
 اوصاف و میمه است اگر با وجود سبزی و کیو دی و نقطه
 سرخ یا سفید دارد صاحب آن چشم بدترین و نکاید تر
 مردمان باشد حدقه که بر بسته بند و باقی چشم بسته دلیل محکم
 است چشم کوچک بر بسته دلیل نادانی و شهوت پرستی است
 چشم کوچک زود حرکت مژه زنده دلیل و یقین و صفای
 ناپسندیده است سنگین مژه یا چغندین آن بی علی و دلیل
 و دروغ گفتن و حماقت است چشم لرزنده دلیل بدبختی چشم
 دائمی دلیل جبن و دیوانگی است چشم اول دلیل لجاجت چشم
 اعور نوم است اگر جمع اعضا را اوصاف حمیده و ناپسندیده
 دارد و لیت چشم از همه اعضا زیاد است دراز و تاریک دلیل

بسیار است و خفت عقل است بینی بری دلیل است
 فراخی کوی بینی دلیل و خفت است بینی مبتدل در بلندی است
 و فراخی و تنگی دلیل صحت است باطن است دهن فراخ دلیل
 شجاعت است دهن تنگ دلیل صحت است لب طریقه دلیل
 محافظت و طبع غیر است سرخی لب باریک دلیل فهم و لطافت است
 سرخی لب نگو است کفیدی لب سست است دندان کوچک است
 و لب متعصب است دندان دراز و بزرگ دلیل گرفته انگیر است
 با دندان لب است کفین است دندان های کج و نامنظم است
 رنج باریک دلیل بسیاری و خفت عصب است رنج بسیار بزرگ
 و لب مکرر است اعتدال رنج و لب عقل است محاسن کج و لب است
 و زبری است محاسن کرد و لب و قمار و تکین است محاسن بسیار
 دراز و دلیل قلت عقل است محاسن تنگ دلیل فهم است
 محاسن بسیار موی طبع غیر است موی صمد پسندیده است روی
 پر گوشت دلیل کامل و حامل است بسیاری گوشت روی
 و لب غیر طبع است روی که پر گوشت است کی باشد دلیل
 نیکو روی و چشم تمام در کار است روی بسیار کرد

بسیار است

و چون است روی بسیار دراز و عمل بی شرمی است روی بسیار
و این کیفیت شرمی بسیار خورد و میل و مارت و بکنار بست
و چای پوسی و اعتدال روی در بزرگی و کوچکی و درازی دارد
بسیاری و آنرا کوشش و این افعال پسندیده است روی شاده
و این خلق و نیکوست روی ترش و این بد خلقی است روی هموار
رحم آید و این نامهوری در شستی است اما سکنار را روی امثل
سقیفه و این غضب و درشت خویمت کوشش بزرگ و این
تندی در تنزی و درازی عمر است کوشش خور و این جهالت است
کوشش معتدل و این حقیقت است صورتی که مانند صورت مسان باشد
و این گمنامی عقلت صورتی که مانند صورت خشنک باشد و این
غضب است صورتی که مانند صورت خجل باشد و این شرمندگی است
قد بلند و این ساده فراخی و مبارکیت لیکن از عقلت عالی بود
قد میان و این حکمت و فطانت و اعتدال است در اوصاف لطیفه
قد کوتاه و این کینه گرفتن و عداوت و فتنه انگیز است او را
بلند و این سجاقت است او را باریک بزم و این جبین است
او را صاف معتدل و بلندی و پستی و این با خلق حمیده است
او را با خصمه و این مکر است او را ز طبع و این بر خوردن است

اول از حس و دلیل قوه عقل است نزد وی سخن نفس و دلیل قوه نفسی است
و سبب نزد وی است نزد وی بلند سخن گفتن و دلیل سبب نزد وی و
بدخلقی و غضب است نفس و دراز دلیل محبت بلند است نفس کوتاه
دلیل ضعف باطن است کوشش نرم و دلیل قوت و فهم و اطاعت طبع
است کوشش سخت و دلیل قوت تن و عند طبع و ضعف فهم است
خنده و دلیل مخالفت است و راضی باشد که با رای مردم خنده
بند و دلیل بی سر می است خنده بند تا مبالغه و دلیل بی سر می است
است ام و دلیل حیا و خلق نیکو است و در بر سخن نفس و حرکات
و در بر کردن و دلیل فهم گنده و حرکت در سخن و ماتی حرکات و دلیل
فهم نزد شنکی است کردن کوتاه و دلیل مکر و حیانت است کردن دراز
و باریک و دلیل جبین و حماقت است و فریاد زدن کردن لطمه و دلیل
حماقت و غضب است سکم کرمک و دلیل قوت تن و مکر و غضب است
بنت خمیده و دلیل خلق بد است است و دلیل خلق نیکو است
کشف خمیده و دلیل فکر و طمانت است کشف باریک و دلیل قلب
عقل است کشف پهن و دلیل حماقت است کشف معتدل و دلیل
عقل نیکو است و آزاری ساق عطا و مکر و حماقت است ساقها
کوتاه و دلیل نزدیکی و حبیب است ساقهای معتدل در توانایی و دراز

در کل سجاعت و سجوات است اینست و در دلیل قلم تیر است
 نوشته اینست که در است کف و بستان نرم و بل عقلت ناقص
 سفید بجات مبادک و پسندیده است ناخضهای تغییر پسندیده است

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي هدانا لهذا
 ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله
 ان نعم الرحمن انما العار و انما الغلوب
 ما حرم كل واحد واحد على الواحدة
 و اعطى لوجه حرمه نعم او دوها و
 ما كل اسم علمه علم من العلم و انما
 نظير ذلك الذي لا يتخلف احد او اعلم ان
 النعمه صحى حور اذا اردت انما
 ما حرم اسم مونس علمه السلام و اسم دعوى
 او اسم او اسم علمه السلام او اسم حاور
 او ان اصل فاند كده صحى على
 لا يتخلف و قد كان و الواسى او اللوان
 ملكا و الملوك كان كس اسم و اسم
 فان را لوقه عالم و كس علمه و انما
 دعا جمع بوضوح النعمه الهدى القاعده

هو الروح واللازاد سما اسمها
والنقره عند النبي لعل
وعند مصور اذ الروح اسم
وعند اسم الفود لعل اللاب
عاج الله اعلم ما ضرور

کتاب فاعول مبالغه اول حارر لکبر

4

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
ری	ع	و	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ			
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
ض	ظ	غ											
۲۹	۳۰	۳۱											

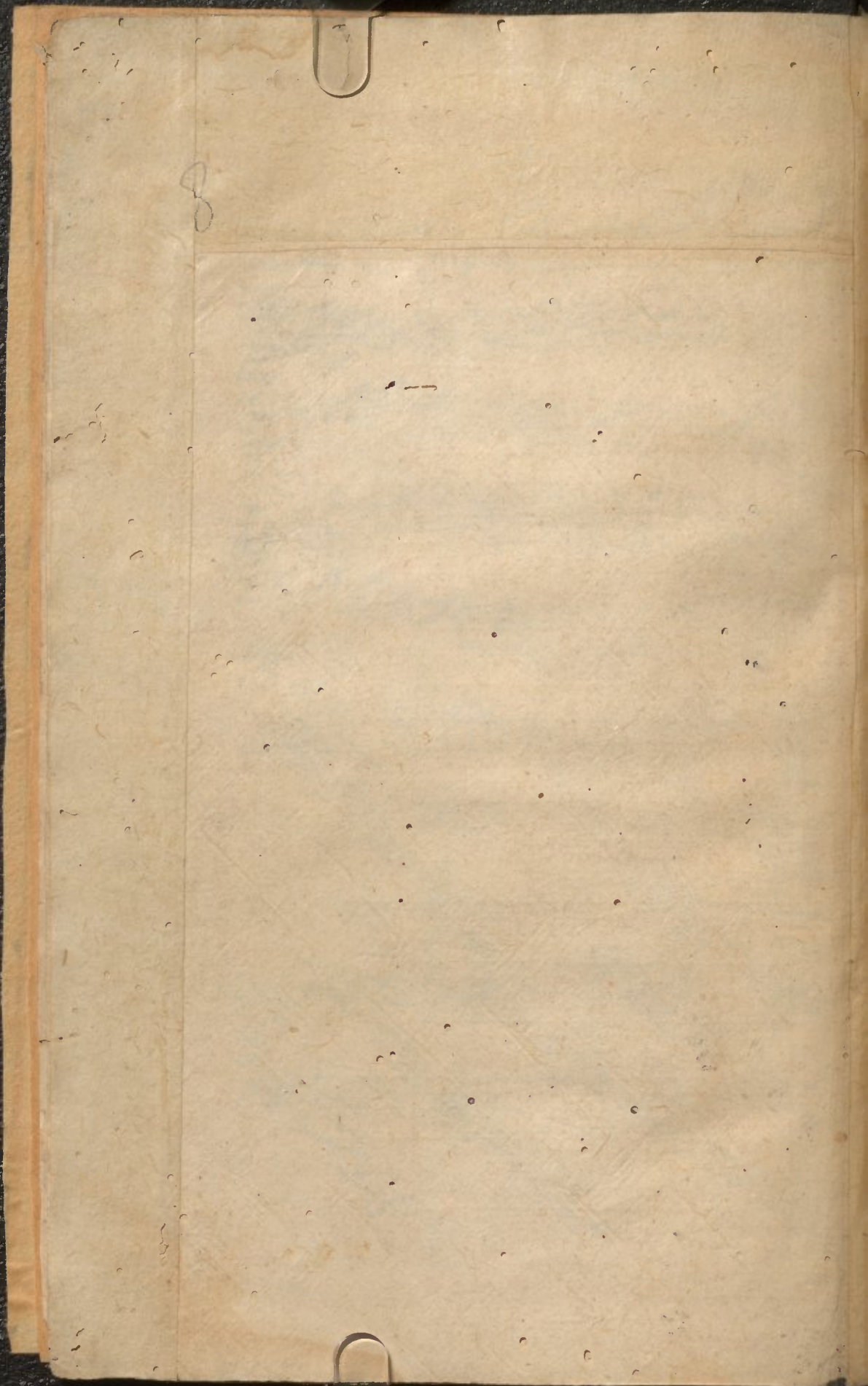


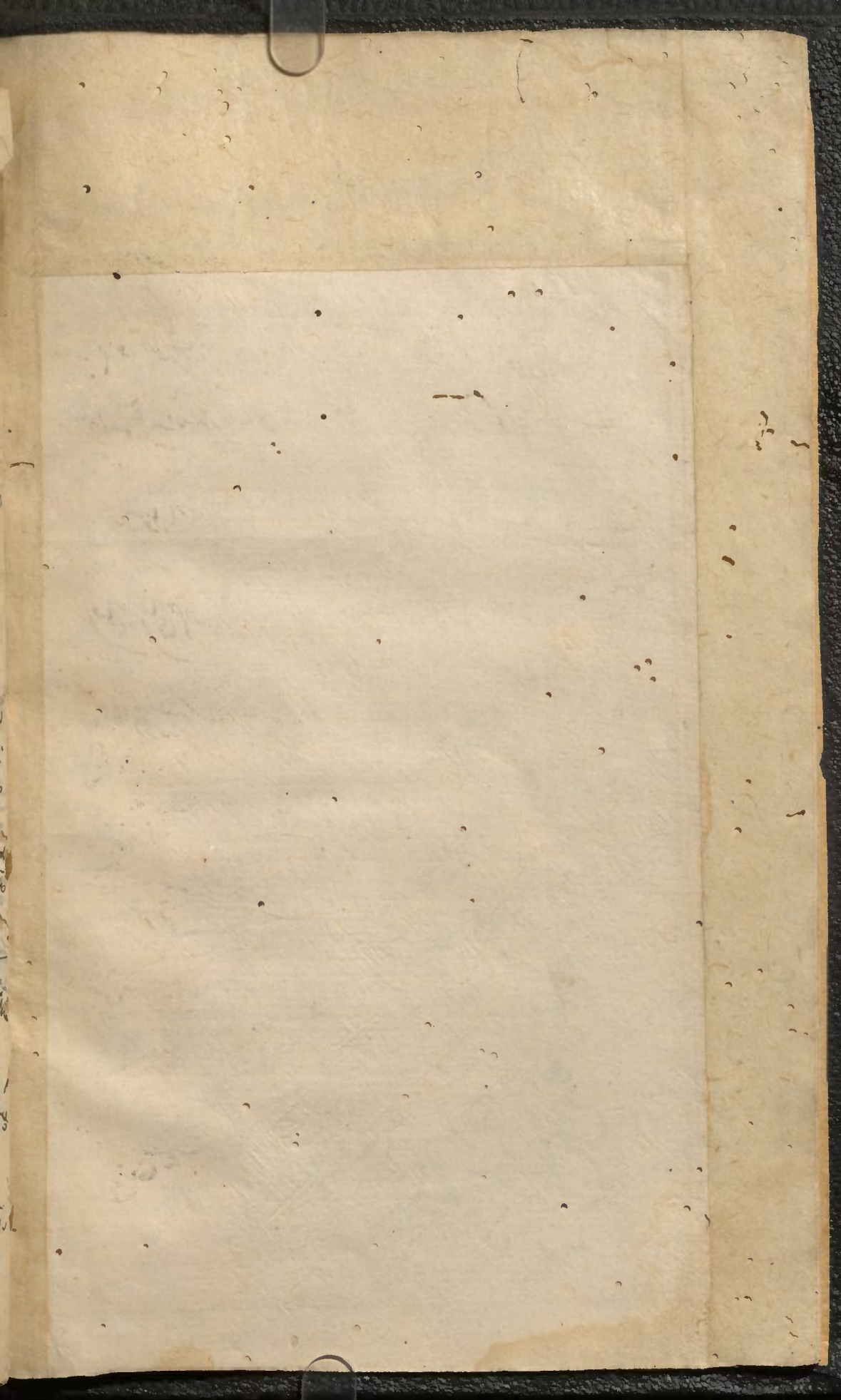
بسم الله الرحمن الرحيم

در باب تعمیر کردن جوی نو جائگه بخیر جوی نماید اول باید
 پیراب در اخیالگاه در وقت شب بدو صبح بران نظر کند که
 آب کم و یا زیاده نشود و عیار آب و بهتر است و اگر
 چنانچه خشک است نو خود دیگر گوی و معالکی در اخیالگاه
 و کل را برودن کند از همان کل را در آن پیر کند که برودند
 اگر کم افتد برودت و اگر بر او ماند حکم میان او وسط است
 بر او در جوی شش جای ساخن لازم است اول جای نشستی
 و خواب کردن دو نیم جای طعام خنک سردم جای عبادت
 کردن چهارم جای خاتون پنجم مکان ضروریست شش خانه کردن
 ستر و پرده باشد بدانند دیگران طرف خنک سردم و بهتر است

در میان سال خانه از در راه پس آن خانه که در خرد و در راه چنانچه مردم تلف کنند
 و در راه بخواهد مردم جوان بپوشند و آن به سبب آورد و در سادون در راه نقصان آورد
 در میان سال خانه که در راه باشد در راه مانند میان تلف کنند در آن که در راه
 در راه خود زردان باشد در راه مگر خود را که در راه باشد در آن خانه مگر در راه
 اما که در راه در راه جهت لغت و لغت است پس باید روزی که در راه باشد در آن
 روز که در راه در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 روزی که در راه در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 روزی که در راه در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 از آن چیز دیگر در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 سادون زدن از سبب ما که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 و آن که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 و عیب و در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 کنند که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 خود همان در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 طایفه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه
 خانه از دست خود میزنند و جای که در راه که در راه که در راه که در راه که در راه

اینها
 کلمه
 در راه





فرد عالم صورت است نه معسر صورتی ساوا بر چند صورت نیز در میان

فکر هر دو اعتبار است و صورتی برای آن نام معاد است معسر برای آن که

خود برای آن که نام معاد است و نام معنی در آن است ان نام در میان است

نه معنی عالم است که است زیاده بر معنی آن در صورت بی معنی است

در آنچه معنی بودم و در میان بر صورتی است که نام است هر چه برای آن است

بانی بی آن صورت که است هر چه در آن است برید و در آن است

زیاده عالم صورت است عالم صورت و صورتی است عالمی صورت است

صورتی است عالمی صورت است صورتی است صورتی است

و از طریق معنی معنی است و معنی است و معنی است و معنی است

معنی است و معنی است و معنی است و معنی است و معنی است

معروف است که ملاک اولاد است و ملاک اولاد است
و ملاک اولاد است و ملاک اولاد است

گروهی است که در این صورت کجا میماند
که در این صورت کجا میماند

مجموعه است که در این صورت کجا میماند
مجموعه است که در این صورت کجا میماند

مجموعه است که در این صورت کجا میماند
مجموعه است که در این صورت کجا میماند

تمام

فaded handwritten text covering the bottom half of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از تقدم تسبیح علمی که علم کاملش برابر ضمیر الکا است صل
 پس از ترجمه محمدی که در آن کلمات محمودش تحکام است صل الله علیه
 احقر من عباد الله الحمیدین معین الدین جامعی بن شیخ عبدالمجید از نظر صاحب
 اصل نقل که از نرم و فضل عالم السرد و تحقیق دانای مراد فی القهار و مقرر
 اولی البصائر اند این ابیات نامی مشتمل بر شانزده کلمه است ای سانی که
 داخل صیغه اولی است میگذرانند و الماش اند اندوه اگر کسی می از این اسما و
 در دل بگیرد از او باید پرسید که در ذیل کدام حرف متذکره او یا از استغفار
 همان اسم در صیغه آخری دریافته بود باید که در ضمن کدام حرف متذکره بعد از آن هر دو
 که موجبت آن آنکس حاصل شود بجا که نهد هر دو حرف را بجانب عمل بگیرد و در ابیات
 بر سر هر تبتی که همان هر دو کلمه بجا در یابد به نامی و هر حرفی از آن

و سلم

صاحب لادن

مفتی و ان

یک سیک

اسما و

در ابیات

در دل خود پنهان داشته باشد از آن بپشت ظاهر خواهد شد
 و الله اعلم بالباطن این نسخه حکامی که از میان حلال ریایات فروری آید
 و بر کجاست نزول بر اوقات سپهرهای حضرت پادشاه عرش پاک درین دنیا
 ابو الطغی الدین محمد اوزنگ در عالم کیر بادشاه غازی که در آن
 قدسی صفاتش منظر فتح و ظفر سردی محی دین برین دولت مظهری اوزنگ
 سردری که بر اقره بادی جهاند عالم کیر بسیار بخش اندک پسر است
 خلد الله ملک و تحری فی الجار المرام فله خطه حسن ابدال ار استه کنس حال یه
 کما شیه یقید کما یوت احاطه عبارت در آن چون اندیش از رهنومی این نسخه
 در دل راه یافته و از آنجا درون خانه شتافته مضرات ضمیر اداری باید
 نیابران باب الضمیر نامش نهاده اند عجب ترا کند سال فوضه فانت تر متیش
 که یکند از هوشنا و شش جوی باشد نیز ازین نام خسته فرجام رمی آید
 ای که خواهی ز راز دل خبری نسخه بیه تو کرده ام تحریر کتب باب الضمیر
 از آن که ازین درسی درون ضمیر هر چه در دل کسی

این نسخه در روز
 کرامت او را
 مضمون آن را
 مضمون آن را

۱۰۸۶

۵۲	ای که روی دولت براه است	ورد جانت همیشه نام خداست
۵۳	ای که در بر دو عالمی مقبول	در دولت نیت خیر بیا در بر
۵۴	ای که قرب خدا تر پس است	در دولت حب چار بار پس است
۵۵	ای که خواهی دولت شود جویند	دل خود را با اهل بیت ببند
۵۶	ای دولت که در رتبه بر است	اعتقادات درست بیا بر است
۵۷	ای که نامت در عرش تا فرشت است	دل پاکت نمونه عرش است
۵۸	ای که فرق سپهر منزل است	تا زک عرش کس دل است
۵۹	ای که طبعیت همیشه محفوظ است	در دولت یاد لوی محفوظ است
۶۰	ای که از آفت یاب علم	در دل خود بند نقش قلم
۶۱	ای که خورشید از تو بر نور است	دل تو جای بیت معجرات
۶۲	ای که رای تو مهر خصال است	اختری از دل تو تا بیان است
۶۳	ای که دل است اقتاب مینر	بع در وی چگونه شد کبر خ

- ۴۳ ای که در آرزو جان نمیکرد در دولت آسمان همی گردد م
- ۴۴ ای که قدرت گرفته چرخ برین از تواضع نشسته بر زمین ۲
- ۴۵ ای که جاهت بوشن ما دارد در دل تو فرشته جا دارد ۱
- ۴۸ ای که در حکمت هر دو سرا ذوق است المفسر است ترا
- ۴۶ ای که خواهی طواف بیت حرام در دل است یاد کعبه مدام
- ۴۹ ای که با بر سر سما دارا بجز دین در مدینه جا داری
- ۶۱ ای که برت برت میخیزی دل جراد گشت می بندی
- ۶۳ ای که بیکانه گشته بزگشت دل تو آشنای شده بهشت
- ۶۵ ای که تخم امید میکاری بیم دو تنه چرا بدل داری
- ۶۴ ای که صوفی صفت ضعیف جویی در ره میکده چه می بویی
- ۶۵ ای که در کوی زهد ره داری روی در راه طایفه داری
- ۶۷ ای که گرفت از دل تو فیض ظهور یافت از عنبر غصه نور
- ۶۹ ای جهان به روز زلفت است غنچه انس به خدمت است

ای که از آدمیت انسانی	تا یکی تا م جن میخوانی
ای که طبع تو از خطاست بری	است در شیشه دل توری
ای که طبیعت سحاب تابان است	بر سر دیوتش نشان است
ای که روی تو عالم افروز است	روشن از رای تو رخ افروز است
ای که چون ماه کشته به مشهور	در دل است نام شب مسطور
ای ز نور تو کشته روشن جمع	روستی از دل تو باقیه مع
ای ترا بس از علم معلوم است	در دل تو کتاب مرقوم است
ای که طبع تو خرم و شاد است	در ضمیر تو شهر آباد است
ای که قال تو سر بر خالیت	دل تو در عمارت عبادت است
ای که لاله ز روی تو ذراع است	در ضیاء تو نوح باع است
ای که چون مهر شینت رای است	در دل تو هوای صوای است
ای که از نینغ تو عدواست کوه	است سر در این قمار تو کوه

کلمه

درد دست موج میزند دریا	۹۳ ای گفت کشته اشنا بسجا
دل تو کشته معبر کشتی	۹۴ ای که طبعیت بر لب از زشتی
درد دست جوش ابرویان است	۹۵ ای که دست تو کو هر افغان است
بر سر دشت بیفتد برق	۹۶ ای بیایست بران فاده فرق
خاطرات چون بهار خرم باد	۹۷ ای دل دشت بر از غم باد
دور باد از گلشن تو خزان	۹۸ ای که داری هوای آستان
آنچه در دست تو نوشت است	۹۹ ای که کام دل تو در دست است
آنچه در دام تو بود باقی است	۱۰۰ ای که بر بجز ورت تراش است
درد دست میکند و جوش گذار	۱۰۱ ای تراست نسکه دوش گذار
در فضای دلت هوای طلوز	۱۰۲ ای که باز است پیش تو معصوم
خوب نبود بجای طاعت دوزخ است	۱۰۳ ای که برده خلق تو ز بهت
مور بر سینه تو همان است	۱۰۴ ای تراست به سیمان است
بار را از بهت دل بدرار	۱۰۵ ای دل خورت بهت شمار

۲۱ ای طبع خورشید سخن گنج است مخزن خاطرت پراز گنج است
 ۲۸ ای که کاری تو روز شو داری در دل تو شمار اعداد است
 ۲۹ ای که جسم تو جوهر جان است در دلت جوهر درخشان است
 ۳۰ ای دلت با فردم آغوش است طبعیت از هفت محبتش در جوش است
 ۲۶ ای که از حسن تست منت زار کردی آرایش دل از زیور
 ۳۵ ای که صاف آمده ترا سپید در دلت رو ناست آئینه
 ۳۳ ای که داری طریق دل داری گل تیش بچشم دل داری
 ۳۳ ای که از مهر رخ تو نیکویت دلت از عطایات غم خوش است
 ۳۴ ای که سیم وزر است حاصل تو باشد از جنس نبته در دل تو
 ۳۱ ای ز تو یافت مرهمی ز بیم در دلت صفت آبریم
 ۳۹ ای که رای تو باشد آئینه در دلت جا گرفت لبشینه
 ۳۸ ای جهان از تو یافته هر هفت آرزوی دلت بجز زلفت
سنگار
 زندر

۳۶ ای که دست تو ستم زریا شد
 چنبره مینه در دولت باشد
 ۱۲ ای ستم در امان زافات است
 دل تو مزرع نباتات است
 ۱۵ ای که انبار باست حاصل تو
 غله باست بخیزن دل تو
 ۱۴ ای که زگلشن کنوکاری
 میوه خوش بکام داری
 ۱۳ ای که دلهای خلق منزلت است
 لذت صنایع شیر در دل است
 ۱۸ ای که وصف برون ز خیر است
 در دل تو نهان عجاظ است
 ۷ ای که داری بخوان نعمت است
 در دولت اشتهای الطعمه است
 ۱۱ ای که ذوق تو روز افزون است
 در ضمیر تو ذوق معجون است
 ۱۹ ای که خورشید ماه جام تو شد
 اشربه ذوق بخش کام تو شد
 ۱۶ ای که رای تو مهر تنویر است
 در ضمیر تو نقش بصورت است
 ۴۲ ای که مانی بصورت از رنگ
 بطبع رنگین است مایل رنگ
 ۴۵ ای ملک تو امگری است
 از ظروف تهنی چه میوه ای

ای که داری
 بخوان
 نعمت
 است

۴۱ ای زمانت جهان پر آواز است در دلت ذوق نعمت ساز است
 ۴۲ ای که عیش و نشاط حاصلت نعمت بهمان به رده دلالت
 ۴۳ ای که جای نوبر تر از عرش است آنچه تمهید کرده فروش است
 ۴۴ ای زین تو خصم زراست اسلم باشد آنچه نیناست
 ۴۵ ای که خواهد دولت بر آواز دل خود را میند در بازی
 ۴۶ ای که بر جی نهاده دل خوش خاطر خف کن بیاطل ریش

۴۹ ای بجان تو یاد مدام

یاد حق و اسلام و والد کرام

نست نام شد کار من تمام شد

۴۴ ۴۳ ۴۲ ۴۱

زشته باند سه بر سپید نوبنده در انست فدا کرد
 با الهی بده تو تو فقیه ام تاش و روز در عمل کوسم
 خورخ اسرارچ اورس شسته لوفت نیک باسی اور
 بر آمده لذت مشکسته رفم کسور دس پر اکا بانجام و تمام رسید

اب ج ده و ز ح ط هی ک
۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

ل م ن س ح و ص ی
۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

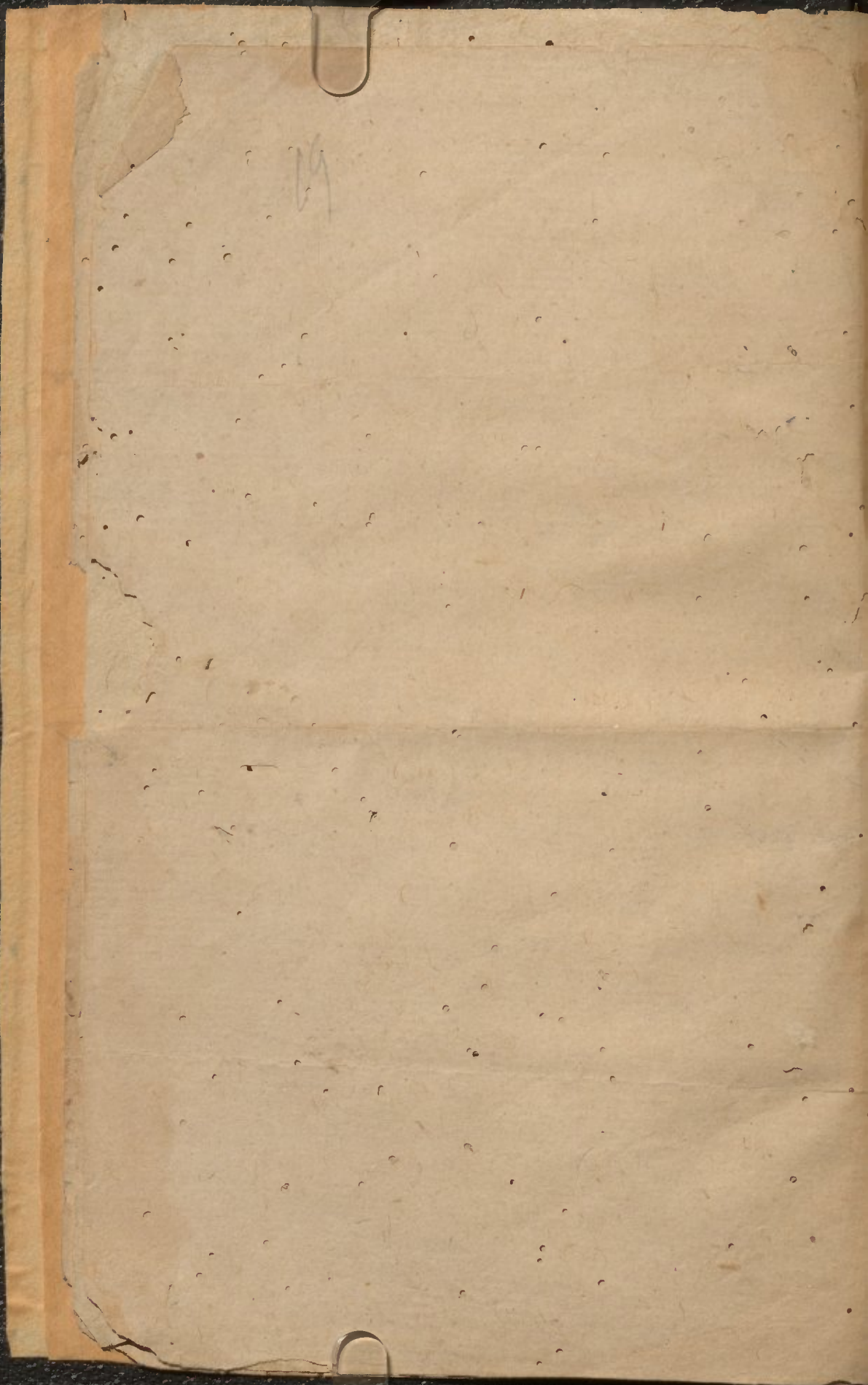
ش ت ش خ ز یں ط
۲۰ ۱۰ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

نخستین

غ

۱۰۰۶

والحار
۲ صم
۳ صم
۴ صم
۵ صم
۶ صم
۷ صم
۸ صم
۹ صم
۱۰ صم
۱۱ صم
۱۲ صم
۱۳ صم
۱۴ صم
۱۵ صم
۱۶ صم
۱۷ صم
۱۸ صم
۱۹ صم
۲۰ صم
۲۱ صم
۲۲ صم
۲۳ صم
۲۴ صم
۲۵ صم
۲۶ صم
۲۷ صم
۲۸ صم
۲۹ صم
۳۰ صم
۳۱ صم
۳۲ صم
۳۳ صم
۳۴ صم
۳۵ صم
۳۶ صم
۳۷ صم
۳۸ صم
۳۹ صم
۴۰ صم
۴۱ صم
۴۲ صم
۴۳ صم
۴۴ صم
۴۵ صم
۴۶ صم
۴۷ صم
۴۸ صم
۴۹ صم
۵۰ صم
۵۱ صم
۵۲ صم
۵۳ صم
۵۴ صم
۵۵ صم
۵۶ صم
۵۷ صم
۵۸ صم
۵۹ صم
۶۰ صم
۶۱ صم
۶۲ صم
۶۳ صم
۶۴ صم
۶۵ صم
۶۶ صم
۶۷ صم
۶۸ صم
۶۹ صم
۷۰ صم
۷۱ صم
۷۲ صم
۷۳ صم
۷۴ صم
۷۵ صم
۷۶ صم
۷۷ صم
۷۸ صم
۷۹ صم
۸۰ صم
۸۱ صم
۸۲ صم
۸۳ صم
۸۴ صم
۸۵ صم
۸۶ صم
۸۷ صم
۸۸ صم
۸۹ صم
۹۰ صم
۹۱ صم
۹۲ صم
۹۳ صم
۹۴ صم
۹۵ صم
۹۶ صم
۹۷ صم
۹۸ صم
۹۹ صم
۱۰۰ صم



Handwritten text in Arabic script, partially visible on the left edge of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم

بود و سیاهی بگویم ششم	در ماه ذوقدر روز بد
نماید نهایت نباید دگر	یکس که کباب بود روز
صفرا دل و شش کن نظر	م بود چنانکه در یازده
دوم با یکم یازده نیز	مع الاول اندکم بستم
ده و چهارده در دوم بستم	مادری الاول ده و یازده
کنده چهارده است ششمان کنده	چوب یازده باشد سیزده
به نوال شش دان و سبب	دوماه رمضان بیستم
به ذی الحجه بیستم و ستم	به ذی القعدة در دوم دان بیستم
مغز بودم باید که با من مار کباب	بکار یک خواهد که کباب بودیم تا جاس
دید کمتر بود	مد خطه بکشد در تاریخ سعد را ستم انجام دید کمتر بود

ششم

از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم متبولنت که در رسال بیت چهارم و در رساله
 چنانکه بر فرزند است که درین روزها بمولد او میبرد و دیگر که درین روزها بمبار او میسازند
 و دیگر که درین روزها بحک او در کشته شود و درین روزها بمبار او میسازند
 و دیگر که درین روزها بخار کنند تا تمام نکند و نگاهداریش این روزها در این است
 و این است محرم چهارم و یازدهم صفر نهم و یکم ربيع الاول و یکم ربيع الاخر نهم
 و یازدهم جماد الاول و یکم ربيع الاول و یکم ربيع الاخر نهم و چهارم و حجب
 یازدهم و یکم ربيع الثانی چهارم و یکم ربيع الثانی و یکم ربيع الثانی و یکم ربيع الثانی
 ذی القعدة دوم و یکم ذی القعدة و یکم ذی القعدة و یکم ذی القعدة و یکم ذی القعدة
 و احوال قیامت رساله نوشته و با حادیت و اخبار بطریق مستفیده بیان نموده
 حاصلش اینست که تمام مدت عمر دنیا از زمان حضرت آدم علیه السلام تا الان قیامت
 هفت هزار سال است و بعثت حضرت علیه السلام در آخر هزار سال است و بقیامت
 است حضرت محمد زاده از آن است و آیا یا بعد از آن است و آمدن و آمدن امام
 قبل و رجال یعنی هفت سال است و آمدن و رجال بر کسر صد خواهد بود و مانند آن
 چهل روز مانند آن حضرت عیسی بنیاد علیه السلام چهار سال و بعد از آن
 مانند آن هزار مردم صد و یک سال و در آن صد سال و مانند آن در آن چهار سال
 و الله سبحانه اعلم بالصواب بدانکه در آن راه هفت روزها نیست بد

و محمد بن سید است و پنج سیزده شانزده بیست و یکم

۲۵ ۲۴ ۱۶ ۱۳

عید

غیر نظره آن است که نماند باشد
منه نیت یاری که مرا آفت علی بن ابی طالب
مور از جان بدو که بعد از او
در دم یک زرد و کزانی باشد

فطرت

غم که بیایم بوی او داشت که
و چشم بی پای در دامان حور امین
منه ناله پروا که را شنیدند که
صاحب عشق از کله را شنیدند که
در قیامت از این باشد
منه در اینجا که در آن از این باشد
در عشق از بدی که در آن از این باشد
منه سر بر نشانی از این باشد
لذت کرد از در یک که در آن از این باشد
منه هر قدر سخن در آن از این باشد
در دل و در در آن که در آن از این باشد
منه زانکه از این که در آن از این باشد
همین از این که در آن از این باشد
منه جا بل از این که در آن از این باشد
انعام هم تا از آن از این باشد

افزای صفی بود ایکنند
دل را سینه

عید

کمال عشق از آن از حال دیگر
منه جوین چهره پروا از این که
ضیاء در دل از سوختن دارم که
که چون برقع بر اندازد جهان دیگر

خدا شکسته که در دیوار قدس
منه غل ایستاد است که قامت شکست
و تا دیدند که که در عالم که
عشق پیور ز شکست است بی شکست
دارم دیام منت حرات می کند

